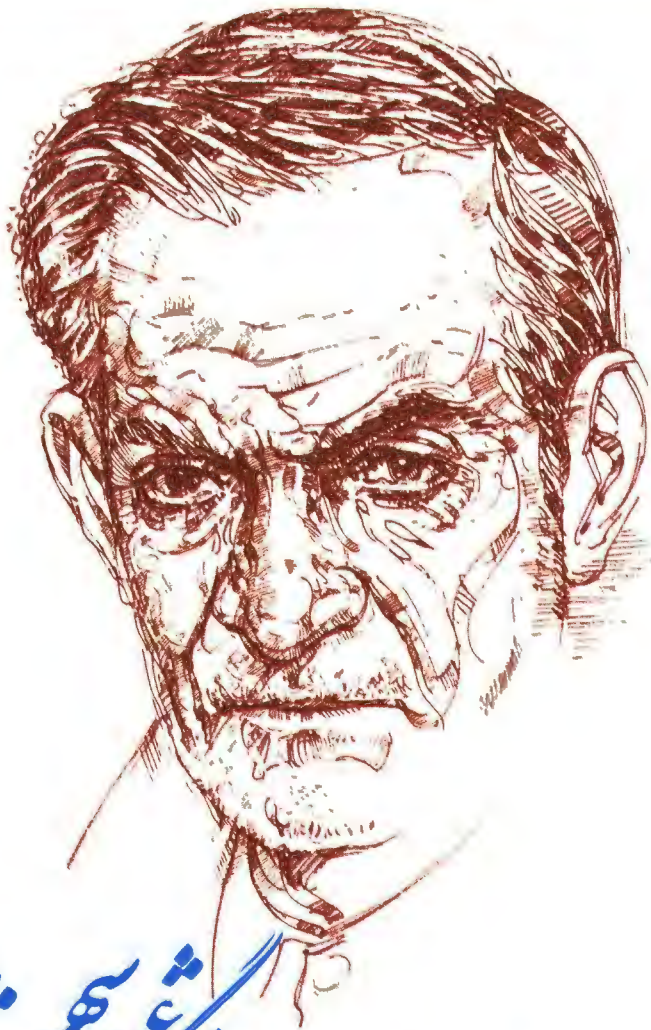




شرح سوزنی غزلیات

گزیده غزلیات استاد شهریار

پژوهش، گزینش و تدوین: نفیسه محمدزاده



انتشارات ترانه

مشهد، میدان سعدی، پاساژ مهتاب

تلفاکس: ۳۲۲۵۷۶۴۶

ISBN 600706105-1



9 786007 061053

سر شناسه	محمدزاده، نفیسه، ۱۳۵۶ - ، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	شرح شورانگیز عشق شهریار : گزیده ی غزل ها/نفیسه محمدزاده.
مشخصات نشر	مشهد: انتشارات ترانه: دانیال دامون، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	۱۹۶ ص.
شابک	978-600-7061-05-3 :
وضعیت فهرست نویسی	فیا :
موضوع	شهریار، محمدحسین، ۱۲۸۵ - ۱۳۶۷ -- نقد و تفسیر
موضوع	حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۹۲ق -- تاثیر -- شهریار، محمدحسین، ۱۲۸۵ - ۱۳۶۷
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۸ق. -- تاریخ و نقد
رده بندی کنگره	۱۳۹۳ ۴/۸۱۲۹ PIR م ۲۷ ش ۴
رده بندی دیویی	۱/۶۲۸۱ :
شماره کتابشناسی ملی	۳۶۰۷۶۱۰ :

شرح شورانگیز عشق شهریار

گزیده‌ی غزل‌ها

نفیسه محمدزاده



انتشارات ترانه

شرح شورانگیز عشق شهریار
نقیسه محمدزاده

ویراستار: سید خلیل حسینی

ناشر همکار: دانیال دامون

چاپ اول: ۱۳۹۳، شمارگان ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۸۵۰۰ تومان، لیتوگرافی: مشهد اسکندر

چاپ و صحافی: دانشگاه فردوسی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۶۱-۰۰۵-۳ ISBN:-978 - 600-7061-05-3

کلیه حقوق برای انتشارات ترانه محفوظ است

مشهد، میدان سعدی، پاساژ مهتاب - تلفاکس ۳۲۲۵۷۶۴۶

فهرست

مقدمه.....	۱۳
نگاهی گذرا و سریع به برخی از ویژگی‌های شعر استاد شهریار.....	۱۳
گرایش به نوجویی و نوآوری «آب در خوابگاه مورچگان».....	۱۴
استفاده از فرهنگ عامه.....	۱۵
۳/۱- گرایش روحی - روانی به شعر حافظ.....	۱۷
از چشم فرزند.....	۱۹
در جستجوی پدر.....	۲۵
طرحی از یک زندگی.....	۳۱
سال‌شمار زندگی شهریار.....	۳۳
خاطره‌ها.....	۴۳
۱- از زبان شاعر: «خودم می‌دانم این سیلی را از کجا خوردم!».....	۴۳
۲- خاطره‌ای از شهریار.....	۴۴
۱-۲- من و سایه به دیوار کلیسا گوش خوابانده!.....	۴۶
۲-۲- چه بگویم برای کسی که «به سر نکوفته باشد در سرایی را.....	۴۷
۳-۲- رمانتیسیم مجسم.....	۴۸
۴-۲- بیا ببین چه پسری داریم؟.....	۴۹
۵-۲- یادی از دیدار نیما و شهریار.....	۵۰
۶-۲- بوی پیراهن.....	۵۲
۷-۲- گاه اشک و گاه لبخند.....	۵۳
۸-۲- عشق حافظ.....	۵۴
اشاره‌ها.....	۵۵
نگاه شاعر.....	۵۷
۱-۱- درباره‌ی شعر "۱".....	۵۷
۲-۱- درباره‌ی شعر "۲".....	۵۷

۸ شرح شور انگیز عشق شهریار

- ۵۸ ۱-۳- درباره‌ی شعر "۳"
- ۵۸ ۱-۴- درباره‌ی شعر "۴"
- ۵۹ ۲- درباره‌ی نیما
- ۶۱ در چشم دیگران
- ۶۳ ۳-۱- شاعر دست اول زبان ترکی
- ۶۳ ۳-۲- هم نوای دل عارف و عامی
- ۶۴ ۳-۳- شاعر غزلیات غنایی
- ۶۴ ۳-۴- مالِ بخولای اقلیمی و شاعری شهریار
- ۶۶ ۳-۵- حفظ جوهر شعر
- ۶۶ ۳-۶- ویژگی‌های هنری شهریار
- ۶۷ ۳-۷- حسن ختام شعر سستی
- ۶۹ ۳-۸- احیای غزل فارسی
- ۷۰ ۳-۹- شاعر صفا و سادگی
- ۷۰ ۳-۱۰- شاعر تصویر و توصیف
- ۷۱ ۳-۱۱- اتفاقات عاشقانه زندگی
- ۷۲ ۳-۱۲- همدردی با خاکیان
- ۷۳ ۳-۱۳- نقطه پایان غزل
- ۷۴ ۳-۱۴- شعری که هنوز وجود دارد
- ۷۴ ۳-۱۵- نیما غم دل گو که غریبانه بگیریم
- ۷۴ ۳-۱۶- شناسنامه غزل امروز
- ۷۵ ۳-۱۷- بزرگترین شاعر رمانتیک زمان فارسی
- ۸۰ ۳-۱۸- به گونه‌ای دریغ انگیز
- ۸۱ ۳-۱۹- مهرمادری
- ۸۱ ۳-۲۰- میل عاشقانه و مبالغه آمیز
- ۸۲ ۳-۲۱- ساده و دل انگیز
- ۸۳ ۳-۲۲- صمیمیت استثنایی و نازک دلی
- ۸۳ ۳-۲۳- روحی حساس و شاعرانه
- ۸۴ ۳-۲۴- ایده به منزله جان
- ۸۵ گزیده‌ی غزل‌ها
- ۸۶ مناجات
- ۸۷ حالا چرا

۸۸.....	بلکه بیاریم یار را.....
۸۹.....	عمر دوباره.....
۹۰.....	ارباب زمستان.....
۹۱.....	در راه زندگانی.....
۹۲.....	داغ لاله.....
۹۳.....	آشیان عنقا.....
۹۴.....	دروغ ای دنیا.....
۹۵.....	سوز و ساز.....
۹۶.....	نی دمساز.....
۹۷.....	ساز حبیب.....
۹۸.....	یک شب با قمر.....
۹۹.....	کودک قرن طلا.....
۱۰۰.....	بر سر خاک ایرج.....
۱۰۱.....	همت ای پیر.....
۱۰۲.....	مستان آلت.....
۱۰۳.....	شهریاری من.....
۱۰۴.....	فریده.....
۱۰۵.....	انتحار تدریجی.....
۱۰۶.....	اشک شوق.....
۱۰۷.....	ملال محبت.....
۱۰۸.....	دستم به دامانت.....
۱۰۹.....	فشار قبر.....
۱۱۰.....	گل پشت و رو ندارد.....
۱۱۱.....	وداع جوانی.....
۱۱۲.....	ناله ی نومیدی.....
۱۱۳.....	کاروان گل.....
۱۱۴.....	یادی از ایرج.....
۱۱۵.....	داغ معاشران.....
۱۱۶.....	ترانه ی محزون.....
۱۱۷.....	مرغ خزان سیما.....
۱۱۸.....	بارگاه حافظ.....

۱۰ شرح شور انگیز عشق شهریار

۱۱۹	حماسه‌ی ایران
۱۲۱	بازار شوق
۱۲۲	عیدی فلک
۱۲۴	سلطنت فقر
۱۲۵	ای شیراز
۱۲۷	به یاد همسر
۱۲۸	سینمای خزان
۱۳۰	داغ حبیب
۱۳۱	مهر و ماه
۱۳۲	زندان زندگی
۱۳۳	بخت خفته و دولت بیدار
۱۳۴	ناله ناکامی
۱۳۵	بیشه عشق
۱۳۶	دوست ندیدم
۱۳۷	سر و سودا
۱۳۸	توشه سفر
۱۳۹	شهریار خود باشم
۱۴۰	چه می‌کشم!
۱۴۱	مشق جدایی
۱۴۲	غزال و غزل
۱۴۳	من و ماه
۱۴۴	بوی پیراهن
۱۴۶	پنجاه سال جدایی
۱۴۷	شاعر افسانه
۱۴۹	تو بمان و دگران
۱۵۰	ادب یا غضب
۱۵۱	قاف عزلت
۱۵۳	کنج ملال
۱۵۴	چه خواهد بودن
۱۵۵	دم بزن ای زن
۱۵۶	ارشادم کن

فهرست ۱۱

۱۵۷.....	سه تار من.....
۱۵۹.....	ابتکار من.....
۱۶۰.....	گله خاموش.....
۱۶۱.....	به سرو ناز شیراز.....
۱۶۲.....	اقبال من.....
۱۶۳.....	دقیقه من.....
۱۶۴.....	یار قدیم.....
۱۶۵.....	دعای خواجه.....
۱۶۶.....	بمانیم که چه.....
۱۶۷.....	غزال رمیده.....
۱۶۸.....	شاهد گمراه.....
۱۶۹.....	ماه مکتب.....
۱۷۰.....	بدبختی.....
۱۷۱.....	دستگیری آسمان.....
۱۷۲.....	فغان دل.....
۱۷۳.....	مرغ بهشتی.....
۱۷۴.....	شمشیر قلم.....
۱۷۵.....	با روح صبا.....
۱۷۶.....	انتظار.....
۱۷۷.....	پریشان روزگاری.....
۱۷۸.....	ماه کلیسا.....
۱۷۹.....	غنچه پیچیده.....
۱۸۰.....	پری و فروغ.....
۱۸۱.....	عشق پاک.....
۱۸۳.....	کاش یارب.....
۱۸۴.....	جمع و تفریق.....
۱۸۵.....	مقام انسانی.....
۱۸۷.....	نای شبان.....
۱۸۸.....	غوغا می کنی.....
۱۸۹.....	اخگر نهفته.....
۱۹۰.....	نی محزون.....

۱۲ شرح شور انگیز عشق شهریار

- ۱۹۱ غزل خدا حافظی
- ۱۹۲ ماه سفر کرده
- ۱۹۳ ای زن
- ۱۹۴ طوطی خوش لهجه
- ۱۹۵ ساز صبا
- ۱۹۶ مأخذ

مقدمه

نگاهی گذرا و سریع به برخی از ویژگی‌های شعر استاد شهریار

شرح شور انگیز عشق شهریار
در غزل می‌پیچد و سیم سه تار

شاعران بزرگ دارای خصایص منحصر به فردی هستند که وجه تمایز آنان از دیگران است و شهریار بی‌گمان شاعر بزرگی است با ویژگی‌ها و اختصاصاتی که وی را از دیگران متمایز کند.

در دیوان شهریار تقریباً همه نوع شعر می‌توان دید: قصیده، قطعه، مثنوی، غزل و ... و حتی شعر نیمایی.

لیکن غزل‌های شورانگیز او که متأثر از سرگذشت عشق آتشین و ناکام اوست، زمینه‌ساز شهرت و نام آوری وی محسوب می‌شود.

در غزل، شهریار پیرو حافظ است او راپیوسته می‌ستاید و شیفته‌ی اوست. چنانچه اگر بخواهیم ویژگی‌های شعر او را برشماریم تأثیر حافظ بر وی از شاخص‌ترین این ویژگی‌ها خواهد بود.

گرچه شعر شهریار وجوه دیگری نیز دارد که چشم پوشی از آن ما را از قضاوت درست درباره‌ی او دور می‌کند. راقم این سطور که توفیق مرور چند باره دیوان او را داشته است

می‌تواند حداقل سه ویژگی مهم برای شعر شهریار برشمارد:

- ۱- گرایش به نوجویی و نوآوری
 - ۲- استفاده از الفاظ و ترکیبات فرهنگ عامه
 - ۳- گرایش روحی - روانی به شعر حافظ
- مباحث سه گانه فوق هر کدام می‌تواند بهانه‌ی تحقیقی جداگانه قرار گیرد. لیکن این موضوع نمی‌تواند از اهمیت بررسی اجمالی آن - در حد یک مقاله کوتاه - که مفید فایده هم باشد، کم کند.
- چنین کاری لااقل شمای کلی از آنچه در پی آنیم را به دست خواهد داد.

گرایش به نوجویی و نوآوری «آب در خوابگاه مورچگان»

«هنگامی که نیما با پی‌گیری مداوم خود، طرحی تازه در شعر فارسی در افکند و پیشنهاد جدیدی را برای شعر ایران مطرح کرد، برخی از ادیبان و شاعران سنت‌گرای ایرانی به خشم آمدند، برآشفتنند و در انجمن‌های کهنه گرای خود برای خاموش کردن صدای او محفل‌ها گرفتند و توطئه‌ها چیدند. اما از آنجا که حق با نیما بود صدای او آرام آرام گسترش یافت و روز به روز بر پذیرندگان نظرات او افزوده شد.

فریاد بلند نیما اما آن قدر مؤثر بود که پرده‌های گوش برخی از همان شاعران سنت گرا را بلرزاند...

اگر شاعرانی چون وحید دستگردی، حبیب یغمایی، رعدی آذرخشی، لطفعلی صورتگر، جلال‌الدین همایی و ... هیچ تغییری را در روشهای سنتی بر نتافتند، شاعرانی دیگر همچون، پرویز ناتل خانلری، مهرداد اوستا، حسین منزوی، مشفق کاشانی، سیمین بهبهانی، محمد حسین شهریار و .. با تأثیرپذیری از جریان نوگرایی شعر معاصر - هرکس به اندازه‌ای - در قالب‌های سنتی شعر فارسی نوآوری کردند و فضاهای تازه‌ای تجربه شد^۱. شعرهای: ای وای مادر، پیام به اینشتین، مومیایی، دو مرغ بهشتی و سلام به حیدربابا استاد شهریار و اشعاری که برای نیما و به یاد او سروده و حتی مضمون‌های اجتماعی و انقلابی، اشاره به اوضاع زمان، شکایت از وضع محیط، بیان تازه، صورتهای تازه خیال، زبان ساده و ... که در شعر او به کار رفته است همه نوعی تأثیر نیما را بر شعر او نشان می‌دهد.

این تأثیر و ارادتی که به شعر نیما نشان می‌داد - گرچه دوام نیافت - باعث گردید که نیما درباره او چنین بگوید: «شهریار تنها شاعری است که من در ایران دیدم»^۲.

استفاده از فرهنگ عامه

«شهریار شاعر نیرومندی است که با استفاده‌ی ماهرانه از کلیه مشخصات هنری نظم کلاسیک، پا را از محدوده‌ی آن فراتر گذاشته و سنن دیرین نظم کلاسیک را در هم شکسته و در مقیاس وسیعی، از عناصر زبان توده‌ای و خلقی استفاده نموده است»^۳.

«شهریار وقتی شعر ترکی می‌گوید شدیداً متکی به زبان بومی و استفاده از کلمات بومی است و او در واقع اصطلاحات عادی را مدام از اعماق زبان عامیانه مردم و سنت آنان بیرون می‌کشد و تا سطح شعری که گاهی واقعاً عالی است اعتلا می‌دهد»^۴.

اما استفاده وافر از امثال، حکم‌ها و ترکیب‌ها و کنایات رایج در فرهنگ عامه که از وجوه برجسته شعر شهریار است همیشه با توفیق همراه نبوده است و این استفاده بی حد و حصر گاه به شعر او لطمه نیز زده است و گاهی به حق مورد ایراد سخن‌شناسان منصف واقع شده است.

به شعر ذیل دقت کنید:

این غزل در پاسخ به غزل سایه - هوشنگ ابتهاج - به مطلع «با من بی کس تنها شده یار تو بمان / همه رفتند از این خانه خدا را تو بمان» است و در بیشتر ابیات آن از فرهنگ عامه استفاده شده است.

سایه جان رفتنی استیم بمانیم که چه؟
 زنده باشیم و همه روضه بخوانیم که چه؟
 درس این زندگی از بهرندانشتن ماست
 این همه درس بخوانیم و ندانیم که چه؟
 خود رسیدیم به جان نعلش عزیزی هر روز
 دوش گیریم و به خاکش برسانیم که چه؟
 آری این زهر هلاهل به تشخیص هر روز
 بچشیم و به عزیزان بچشانیم که چه؟
 دور سر هلهله و هاله شاهین اجل
 ما به سرگیجه کبوتر بیرانیم که چه؟
 کشتی ای را که پی غرق شدن ساخته اند
 هی به جان کنند از این ورطه برانیم که چه؟
 قسمت خرس و شغال است خود این باغ مویز
 بی ثمر غوره ی چشمی بچلانیم که چه؟

بدتر از خواستن این لطمه‌ی نتوانستن
 هی بخواهیم و رسیدن نتوانیم که چه؟
 ما طلسمی که قضا بسته ندانیم شکست
 کاسه و کوزه سر هم بشکانیم که چه؟
 گر رهایی است برای همه خواهید از غرق
 ورنه تنها خودی از لجه رهانیم که چه؟
 ما که در خانه ایمان خدا ننشستیم
 کفر ابلیس به کرسی بنشانیم که چه؟
 قاتل مرغ و خروسیم یکی مان کمتر
 این همه جان گرامی بستانیم که چه؟
 مرگ یک بار مثل دیدم و شیون یک بار
 این قدر پای تعلل بکشانیم که چه؟
 شهریارا دگران فاتحه از ما خوانند
 ما همه از دگران فاتحه خوانیم که چه؟

غزل بالا که یکی از زیباترین غزل‌های استاد شهریار است را چنانچه — با اندکی تسامح — ابیات ۵ و ۷ و ۹ و ۱۲ آن را حذف کنیم و بعد آن را بخوانیم به نظر می‌رسد نه تنها به ساختار غزل آسیبی نرسیده بلکه از انسجام بهتری نیز برخوردار می‌شود و یا حذف ترکیبات و امثالی چون هاله شاهین اجل، کبوتر پرانیدن، جلانیدن غوره چشم، کاسه و کوزه سر هم شکستن، قاتل مرغ و خروس شدن و ... که برخی از آنان نامانوس و به کلی مهجورند، غزل زیباتری خواهیم داشت.

و یادر قطعه زیبای — اندیشه و آرزو — به مطلع:
 پیرم و خواهش دل، خلوت انسی که در آنجا
 جز زبان من و گوش دل جانانه نباشد

بیت پنجم آن در گزیده‌ای که با صدای شاعر توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان — قبل از انقلاب اسلامی — تهیه شده است چنین قرائت می‌شود:

خانه‌ای خلوت و بیلاقی و دور از کس و ناکس
 که صدایی به جز از سوسک در آن خانه نباشد

در حالی که در چاپ جدید دیوان استاد شهریار بدین صورت اصلاح شده است:

خانه‌ای خلوت و بیلاقی و دور از کس و ناکس

که صدایی به جز از ساز در آن خانه نباشد
که نشان می‌دهد استاد به برخی از انتقادات توجه داشته است.

۳/۱- گرایش روحی - روانی به شعر حافظ

بانگاهی گذرا و سریع به دیوان استاد شهریار لااقل یکصد غزل را می‌توان یافت که وی به استقبال غزل حافظ رفته است و بیش از دو برابر این تعداد تاثیر حافظ را به شکل: تضمین عین مصرع یا بیت، مضمون مشترک و استفاده از تعبیرات و اصلاحات شعر حافظ و یا یاد کرد حافظ را می‌توان برشمرد. این ویژگی شعر شهریار نیز مورد طعن و تمسخر منتقدان قرار گرفته است.

یکی از منتقدان وی - استاد محمد مدد پور - بدین بهانه کارنامه شعر شهریار را منفی ارزیابی می‌کند و چنین می‌گوید: «شعراستاد شهریار تشبیه به حافظ است در حالی که دوران حافظ به پایان رسیده است^۵». اگر دآوری وی را درباره‌ی غزل شهریار - بدون چون و چرا - بپذیریم بی شک درباره کلیت شعراستاد شهریار پذیرفتنی نیست.

کارنامه شعری شهریار با ویژگی‌هایی که برای آن برشمردیم و وجوه دیگر آن از جمله: بیان ساده، رقت احساس و صمیمیتی که در آن موج می‌زند با گذشت زمانی نه چندان طولانی، اکنون به مرز جاودانگی نزدیک شده است. مدایح علوی ایشان، برخی از قطعه‌ها و غزلیات وی که از شهرت خیره کننده‌ای برخوردارند دلیل بر این مدعاست.

«چرا که شهریار اما یکی شاعری است نام آور، با سری پر شور و دلی سرشار از تلاطم هیجانی شاعرانه، شعر، در شهریار مشربی وسیع‌تر از حدود بلاغت و مرزهای آرایه و پیرایه لفظی دارد و چنان بلند آوازه، که روزگار از پس قرن‌ها، بتواند چنوشاعری را نام آور کند...»^۶

شهریار در زمینه‌های گوناگون و در موضوعات مختلف اجتماعی، تاریخی و ملی شعر دارد. همچنین در قالب‌های قصیده، غزل، مثنوی، قطعه، رباعی و حتی در سبک نیمایی طبع آزمایی کرده است. اما «غزل را عالی‌ترین وسیله برای بیان احساسات و تخیلات شاعرانه یافته است^۷». بدین سبب حجم زیادی از دیوان او را همین غزل‌های زیبا به خود اختصاص داده است. این موضوع موجب شده است گروه بی‌شماری از علاقه‌مندان این شاعر بزرگ از تفرج در گلستان زیبای شعر او محروم بمانند. لذا «بهگزینی از اشعار شهریار همواره مورد توجه دوستداران شعر فارسی بوده است^۸». این دفتر کوششی است در این راه تا پنجره‌ای

۱۸ شرح شور انگیز عشق شهریار

باشد به آن گلستان زیبا.

و توفیق از خداست

نفیسه محمد زاده ۱۳۹۲/۹/۲۰

۱- دکتر کاوس حسن لی، گونه‌های نوآوری در شعر فارسی، نشر ثالث، تهران ۱۳۸۳، صفحه ۴۱۸.

۲- همان، صفحه ۴۲۹.

۳- جمشید علیزاده - به اهتمام، به همین سادگی و زیبایی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۴، مقاله دکتر غلامحسین یوسفی، صفحه ۹۱.

۴- دکتر رضا براهنی، طلا در مس، چاپ اول زریاب، تهران ۱۳۸۰، صفحه ۱۶۲۵.

۵- محمد مددپور، مصاحبه با روزنامه قدس به تاریخ تقریبی مرداد ۱۳۷۵.

۶- مهرداد اوستا، روزنامه همشهری شماره ۳۱۷۲.

۷- غلامحسین یوسفی، چشمه‌ی روشن، تهران، ۱۳۷۴

۸- همان

از چشم فرزندان

از چشم فرزند

پدرم، سید محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار در تبریز متولد شده است. پدرش از وکلای درجه یک تبریز و مردی نسبتاً متمول بوده که گرسنگان بی‌شماری از خوان کرم او سیر می‌شده‌اند و فکر می‌کنم، همین بلندی طبع و بخشندگی پدرم صفاتی بود که از پدرش به ارث برده بود. پدرم ایام کودکی را در قراء خشکناپ و قیش قورشان گذرانیده و هیچ‌وقت خاطرات خوشی را که در دهکده‌های مزبور داشته، فراموش نکرد. در کودکی از محضر پدر دانشمند خود استفاده کرد و تحصیلات مقدماتی را با قرائت گلستان پیش او فراگرفت و در همان اوان با دیوان خواجه الفتی سخت یافت. بعد از این‌که تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی فیوضات و متحده به پایان رسانید، در سال ۱۳۰۳ وارد مدرسه‌ی طب شد و مدت پنج سال در این دانشکده به تحصیل مشغول بود؛ ولی عشق و روحیه‌ی مخصوصش که اصلاً با پزشکی، مخصوصاً با جراحی سازگار نبود، او را از تحصیل پزشکی باز می‌دارد. بعد از ترک تحصیل به خراسان رفته و به دیدار (کمال‌الملک) نقاش معروف نائل آمد و شعری نیز با عنوان (زیارت کمال‌الملک) به همین مناسبت دارد. تا سال ۱۳۱۴ در خراسان بود و بعد از بازگشت از خراسان به کمک دوستانش وارد خدمت بانک کشاورزی شد. در سال ۱۳۱۶ حادثه‌ی بسیار ناگواری در زندگی‌اش روی داده و آن مرگ پدرش بوده که خاطره‌ی مرگ او را هرگز فراموش نمی‌کرد. هم‌زمان با مرگ پدر، مادرش به تهران رفت و پرستاری پسرش را به عهده گرفت و بابا در کنار مادرش، خاطره‌ی مرگ

پدر را کم کم فراموش می کرد. ولی چون سرنوشت اساساً بازی های عجیبی دارد و به قول بابا، «علی الاصول نواب همیشه ناکام اند»، مدتی بعد برادرش را نیز از دست داده و سرپرستی چهار فرزند او را به عهده گرفته است که کوچک ترین آن ها چند ماه بیش تر نداشته و مانند یک پدر دلسوز از آن ها مواظبت کرده، آن ها نیز محبت های عمو را هیچ وقت فراموش نمی کنند و پدرم در اصل فرقی بین ما و آن ها قائل نبود.

بعد از بزرگ شدن بچه های عمویم و موقعی که به اصطلاح دست هر کدام به کاری بند شده و بعد از این که پدرم، مادرش را از دست داده، تنها حیاطی را که در تهران داشته، با وسایلش به بچه های برادرش بخشیده و تنها با یک جامه دان لباس هایش به تبریز آمده و با مادرم که نوهی عمه اش محسوب می شده، ازدواج کرده و علت ازدواج نکردنش تا سن ۴۸ سالگی، مسؤولیتی بود که در مقابل بچه های برادرش داشته؛ چنان که می گوید: «یار و همسر نگرفتم که گرو بود سرم». بعد از ازدواج با مادرم در تبریز با شراکت خواهرش، خانه ای خرید که در این خانه من به دنیا آمدم و سپس بعد از گذشت زمانی، خانه ای برای خود خریده است. من (شهرزاد بهجت تبریزی) فرزند ارشد او هستم. تا آن جا که یاد دارم، در تمام ایام کودکی در تمام گردش ها و یا شب شعرهایی که می رفت _ حتی رسمی ترین آن ها _ مرا همراه خویش می برد. هنگامی که بدو ورودش به هر مجلسی صدای کف زدن ها فضا را می شکافت و یا به هر جایی که قدم می گذاشت، مردم دورش را احاطه می کردند، حس کنجکاوای کودکان هم تحریک می شد که او کیست؟ و او را با پدر بچه های دیگر مقایسه می کردم، که چرا برای آنها کسی کف نمی زند؟ یکشب یادم هست که از یکی از انجمن های ادبی برگشته بودیم. من در حالی که دو دستی پایین کتف را گرفته بودم با لحنی کودکانه از او پرسیدم: بابا چرا مردم این همه تو را دوست دارند؟ لبخندی زد، لحظه ای چند در چشمانم نگریست، آن حالت نگاه او را تا زنده ام هیچ وقت از یاد نمی برم. بعد مرا بغل کرده صورتم را بوسید و مدتی درباره شعر و شاعری با جملاتی ساده و در حالی که سعی می کرد برای من قابل فهم باشد توضیح داد. از همان موقع شخصیت او در چشمانم رنگ گرفت و با همان سن و سال کم احساس کردم با اشخاص عادی فرق دارد. مادر من آموزگار بود و به همین جهت روزها خانه نبود و برای آقا که کارمند بانک کشاورزی بود اجازه داده بودند که دیگر کار نکند و با خیال راحت بتواند به سرودن اشعارش ادامه دهد. من که بچه بودم با اینکه خدمتکاری داشتیم که از من مواظبت کند ولی در غیبت مادرم بیشتر اوقات پهلوی پدرم بودم. موقعی که از بازی خسته می شدم در آغوش او به خواب می رفتم و

او برایم لالائی می‌خواند. یادم هست در اوقات بیکاری و زمانی که من از بازیگوشی خسته شده و در گوشه‌ای آرام می‌نشستم شعرهایی به زبان ترکی که برایم قابل فهم بود به من یاد می‌داد و بعد در هر مجلسی در حضور جمع از من می‌خواست که بازگو کنم. می‌توانم به صراحت بگویم که بیشتر از مادرم با او مانوس بودم و وقتی با او بودم هیچوقت سراغ مامان را نمی‌گرفتم. یک روز خوب یادم هست در حدود ۵ بعدازظهر بود که دیدم بابا لباس پوشیده و از مامان نیز می‌خواهد که مرا حاضر کند. بابا آن موقع معمولاً از خانه بیرون نمی‌رفت. با تعجب پرسیدم: بابا کجا می‌رویم؟ جواب داد: هیچ، دلم گرفته می‌خواهم کمی قدم بزنم. بعد دست مرا در دست گرفته و به راه افتادیم. از چند خیابان و کوچه گذشتیم تا اینکه به کوچه‌ای که بعدها فهمیدم اسمش «راسته کوچه» است رسیدیم و از آنجا وارد کوچه فرعی تنگی شدیم، کوچه بن بست بود و در انتهای آن دری قرار داشت کهنه و رنگ و رو رفته و من که بچه بودم نق می‌زدم و می‌گفتم: بابا تو چه جاهای بدی می‌آیی. بابا به آهستگی جواب داد: عزیزم داخل نمی‌رویم و بعد مدت طولانی یک ربع یا بیست دقیقه به در نگاه کرد و فکر می‌کرد. شاید گذشته را می‌دید و یا شاید خود را همان بچه‌ای احساس می‌کرد که هر روز چند بار از آن در بیرون آمده و رفته بود. بعد ناگهان به در تکیه داد و قطره‌ای اشک به سرعت از چشمانش سرازیر شده و شانیه‌هایش از شدت گریه تکان می‌خورد. من لحظاتی مبهوت به او نگاه می‌کردم ولی او انگار اصلاً من وجود نداشتم، تا اینکه مدتی بعد آرام گرفت.

آه عمیقی کشید و در حالی که چشمانش را پاک می‌کرد به من گفت: «اینجا خانه پدری من است، من مدت چهارده سال اینجا زندگی کردم». بعد در طول همان کوچه به راه افتادیم و قسمت‌های مختلف خانه را از بیرون به من نشان داد. وقتی به خانه برگشتیم شعری تحت عنوان «در جستجوی پدر» سرود که فکر می‌کنم یکی از با احساس‌ترین شعرهایی است که به زبان پارسی سروده شده است.

پدرم معمولاً تا پاسی از شب گذشته به عبادت و خواندن قرآن می‌پرداخت و بعد از فراغت با خواندن کتاب‌های شعر و بیشتر مواقع با سرودن شعر معمولاً تا اذان صبح نمی‌خوابید مگر مواقعی که واقعاً خسته بود. به همین جهت شب‌ها چراغ اتاقش همیشه روشن بود. یادم هست شب‌هایی که نصف شبی بیدار می‌شدم و به اتاقش می‌رفتم بعضی مواقع او را در حال سرودن شعر می‌دیدم، که در این حال معمولاً اشعاری را که می‌سرود زیر لب زمزمه می‌کرد و روی تکه کاغذی که در دست داشت می‌نوشت. نمی‌توانم قیافه او را

در این حالت تشریح کنم. فقط این را می‌گویم که کاملاً جدا از محیط زندگی در عالم دیگری سیر می‌کرد به طوری که اگر در این حال صدایش می‌کردی انگار از خواب بیدار شده است. وقتی او را در این حال می‌دیدم به هیچ وجه دلم نمی‌آمد که او را از آن حال بیرون بیاورم. ولی مواقعی که به خواندن کتاب مشغول بود داخل می‌شدم و او با خوشرویی از من استقبال می‌کرد و بعد شروع به خواندن جدیدترین شعرش می‌کرد و بعد از من می‌خواست که بخوابم، و وقتی اصرار مرا برای نشستن می‌دید شروع به صحبت می‌کرد. از گذشته‌هایش برایم می‌گفت، از روزهای سختی که در تهران دور از خانواده گذرانیده، از عشقش و از ناکامی‌هایش و از اینکه چگونه کسی را که به حد پرستش دوست داشته از دست داده و من با شور و اشتیاق گوش می‌کردم. یادم هست چند بار ضمن صحبت کردن با او، بدون اینکه گذشت زمان را احساس بکنم، متوجه شده بودم که هوا روشن می‌شود، بابا با عجله به خواندن نماز صبحش مشغول شده و من نیز اتاق را ترک می‌کردم. چندی بعد از تولد من با اختلاف سن سه سال، خواهرم (مریم) و دو سال بعد برادرم (هادی) به دنیا آمدند.

مواقعی که دورش جمع می‌شدیم و بچه‌ها از سروکولش بالا می‌رفتند، ضمن اظهار محبت به ما برای هر کدامان شعرهایی می‌گفت. در زندگانی خصوصی، آدمی بسیار بخشنده بود، غیر از کمک‌های مالی، وسایل شخصی‌اش را نیز می‌بخشید. قلبی رئوف و مهربان داشت. بسیار احساساتی و حساس بود و خیلی زود تحت تأثیر قرار می‌گرفت. از مرگ دوستانش خیلی متأثر می‌شد. چنانچه وقتی مرگ صبا دوست نزدیکش را به وی اطلاع دادند، اشک در چشمانش جمع شد. معمولاً بعد از اتمام هر شعر، دوست داشت که اعضای خانواده دورش جمع شوند تا شعرش را بخواند. او هیچ کینه‌توز نبود مادیات برایش هیچ ارزشی نداشت. به موسیقی آشنایی داشت و زمانی نیز سه‌تار می‌نواخت ولی از وقتی به تبریز آمده بود، این کار را کنار گذاشته بود. دلخوشی‌اش بیشتر یاد یاران قدیم و لحظاتی بود که با آن‌ها داشته، چنان که خودش می‌گوید:

به پیری آن‌چه مرا مانده است، لذت یاد است

دلم به دولت یاد است، اگر دمی شاد است

پدرم بسیار پاکدل و ساده بود و اگر کسی به کمک نیاز داشت، تا آن‌جا که برایش مقدور بود، از کمک به او دریغ نداشت. موقع شعر خواندن، قیافه‌اش همراه با موضوعات شعری، تغییر می‌کرد و گاه دیده می‌شد که در مواقع حساس اشک در چشمانش جمع می‌شود و

۲۴ شرح شور انگیز عشق شهریار

بغض گلویش را می گیرد و شنونده را بسیار تحت تاثیر قرار می دهد. در موقع عصبانیت و موقعی که خلاقی از بچه ها سرمی زد، سعی می کرد حتی المقدور عصبانیتش را فرونشاند و یا اگر عصبانی می شد به فاصله خیلی کم دوباره در قالب یک پدر مهربان در می آمد و با محبت بیش از اندازه، جبران عصبانیتش را می کرد.

شهرزاد بهجت تبریزی

از بهار تا شهریار با تصرف و تلخیص